محمدهادی آیت اللهی، سرپرست کاروان ایران در بازی‌های آسیایی ۱۹۸۲ از شرایط خاص دهلی‌نو می‌گوید

می‌گفتند ورزشکاران بروند، دیگر برنمی‌گردند!

فضای دوره بازی‌های دهلی نو به هیچ عنوان با رقابت‌های ناگویا قابل قیاس نیست



عکس‌ها: ایرنا

حضور کاروان ورزشی ایران در بازی‌های آسیایی ناگویا، آن هم در شرایط جنگ تحمیلی و در روزهایی که کشور با تجاوز دشمن مواجه بود، شرایط متفاوتی را برای ورزش ایران رقم زد و اعزام کاروان به این دوره از بازی‌ها را به موضوعی قابل توجه تبدیل کرد. ورزش ایران در حالی در این رویداد مهم قاره‌ای حضور پیدا کرد که شرایط کشور با روزهای عادی فاصله داشت و همین مسأله، خاطرات حضور کاروان‌های ورزشی ایران در دوره‌های گذشته را نیز دوباره زنده کرد. کاروان ایران در پایان این رقابت‌ها با کسب مدال‌های خود در جایگاه ششم جدول توزیع مدال‌ها قرار گرفت.

در تاریخ ورزش ایران، یکی از مهم‌ترین نمونه‌های حضور کاروان کشور در چنین شرایطی، بازی‌های آسیایی ۱۹۸۲ دهلی‌نو است؛ دوره‌ای که تنها چند سال از پیروزی انقلاب اسلامی گذشته بود و کشور نیز درگیر جنگ تحمیلی رژیم بعث عراق شده بود. در آن مقطع، ورزش ایران مانند بسیاری از بخش‌های دیگر کشور با شرایط ویژه‌ای روبه‌رو بود، اما کاروان ایران در نهایت راهی بازی‌های آسیایی دهلی‌نو شد.

حضور کاروان ایران در دهلی‌نو و ناگویا، با وجود تفاوت‌های زمانی و شرایط هر دوره، یک نقطه مشترک مهم دارد؛ هر دو کاروان در شرایط جنگ تحمیلی راهی بازی‌های آسیایی شدند. همین شباهت، مرور خاطرات افرادی را که در کاروان دهلی‌نو حضور داشتند، جذاب‌تر می‌کند؛ به‌خصوص افرادی که در آن زمان مسئولیت مهمی را بر عهده داشتند.

یکی از این افراد محمدهادی آیت‌اللهی است؛ فردی که در بازی‌های آسیایی ۱۹۸۲ دهلی‌نو و در حالی که تنها ۲۴ سال داشت، به عنوان سرپرست کاروان اعزامی ایران فعالیت می‌کرد. شاید کمتر کسی بداند که یکی از مدیران باسابقه ورزش و فوتبال ایران، فعالیت مدیریتی خود را در چنین سنی و در چنین شرایط خاصی آغاز کرده و در یکی از مهم‌ترین رویدادهای ورزشی قاره، مسئولیت سرپرستی کاروان ایران را بر عهده داشته است.

محمدهادی آیت‌اللهی بعدها در بخش‌های مختلف ورزش و فوتبال ایران مسئولیت‌های متعددی بر عهده گرفت. او به عنوان نایب‌رئیس فدراسیون فوتبال، رئیس کمیته اخلاق و سرپرست کمیته فنی و توسعه فوتبال فعالیت کرد و در هیأت فوتبال استان فارس و اداره کل شیراز نیز مسئولیت داشت.

آشنایی آیت‌اللهی با مصطفی داودی نیز به سفر شهید محمدعلی رجایی، رئیس جمهور وقت، به شیراز بازمی‌گردد؛ جایی که آیت‌اللهی در آن زمان مسئولیتی در سپاه داشت و در دیداری با شهید رجایی درباره علاقه خود به فعالیت در ورزش صحبت کرد.

اکنون که بازی‌های آسیایی ناگویا به پایان رسیده و کاروان ورزشی ایران در پایان این رقابت‌ها در جایگاه ششم جدول توزیع مدال‌ها قرار گرفته است، مرور خاطرات فردی که ۴۴ سال قبل، در شرایط جنگ تحمیلی و در ۲۴ سالگی سرپرستی کاروان ایران در بازی‌های آسیایی دهلی‌نو را بر عهده داشت، می‌تواند بخشی از تاریخ ورزش ایران را روایت کند. آیت‌اللهی در این گفت‌وگو از چگونگی رسیدن به این مسئولیت، جلسات برنامه‌ریزی ورزش در سال‌های ابتدایی انقلاب، فعالیت خود در استان فارس، آشنایی با مصطفی داودی و دیدارش با شهید رجایی می‌گوید.

سؤال و جواب

محسن وظیفه
خبرنگار

آقای آیت‌اللهی، برای ما جالب بود که شما روزی به عنوان سرپرست کاروان ورزشی ایران در بازی‌های آسیایی حضور داشتید.

بله، در بازی‌های آسیایی ۱۹۸۲ دهلی‌نو، من سرپرست کاروان اعزامی ایران بودم.

شما آن موقع چند ساله بودید؟

۲۴ سالم بود.

یک جوان ۲۴ ساله چطور شد که به عنوان سرپرست کاروان بازی‌ها انتخاب شد؟

در سال ۱۳۶۰ یا ۱۳۶۱، مصطفی داودی رئیس سازمان تربیت بدنی بود. در ابتدای انقلاب هم بود و آن موقع یک طرحی برای همه دستگاه‌ها ارائه شده بود که بر اساس آن، یک برنامه توسعه ۲۰ ساله نوشته شده بود که ورزش هم یکی از این دستگاه‌ها بود. به همین مناسبت هم جلساتی به طور هفتگی برگزار می‌شد و من هم در این جلسات حضور داشتم.

شما آن زمان چه مسئولیتی داشتید که در این جلسات حاضر می‌شدید؟

معاون وقت اداره تربیت بدنی استان فارس بودم، اما به دعوت مسئولان وقت ورزش، از جمله مرحوم داودی، در این جلسات حضور پیدا می‌کردم. آنها اصرار داشتند که حتماً در این نشست‌ها باشم.

نشست‌ها کجا برگزار می‌شد؟

آن موقع کاخ ورزش در حمله دشمن بعثی تخریب شده بود و سازمان تربیت بدنی به ورزشگاه آزادی منتقل شده بود و این جلسات هم در ورزشگاه آزادی برگزار می‌شد.

آشنایی شما با مصطفی داودی چطور رقم خورد؟

شهید رجایی بعد از انتخاب‌شدنشان به عنوان رئیس‌جمهور به شیراز سفر کرده بودند که باعث آشنایی من با مصطفی داودی شد. آن موقع مسئولیتی در سپاه داشتم و به همین دلیل دیداری بین ما و آقای رجایی در شیراز برگزار شد.

در آن دیدار چه اتفاقی افتاد؟

در آن دیدار، من به آقای رجایی گفتم که چرا شما در کنار خودتان افرادی مثل آقای داودی را دارید. شهید رجایی هم گفتند، «اعتقاد دارم امروز زمان کار کردن است و هر کسی احساس می‌کند که می‌تواند کمک کند، باید وارد شود. شما هم اگر به کاری علاقه دارید، وارد شوید.»

من هم گفتم که همیشه دوست داشتم در ورزش خدمت کنم و ایشان از من خواستند که حتماً وارد ورزش شوم. این ورودم به ورزش هم باعث شد تا مدام با مصطفی داودی در ارتباط باشم.

ابتدا به عنوان معاون ورزش شیراز انتخاب شدید و بعد به تهران آمدید، اما چطور شد که سرپرست کاروان شدید؟

اردوهای تیم ملی در ورزشگاه آزادی برگزار می‌شد و آقای داودی از من خواستند برای کمک به کارها وارد شوم و من هم قبول کردم که به عنوان سرپرست کاروان کار کنم.

شما ظاهراً از خانواده‌ای مذهبی هستید و پدر و پدربزرگ شما از روحانیون برجسته بودند.

بله، هر دو از روحانیون معروف زمان خود بودند.

به خاطر همین مسئولیت‌های شما و البته مسئولیت‌هایی که بعدها گرفتید، این شائبه به وجود آمد که از رانت خانوادگی استفاده کردید؟

این حرف‌ها همیشه بوده، اما من هیچ‌وقت دنبال این کارها نبودم. اگر قرار بود از رانت خانوادگی استفاده کنم که به مسئولیت‌های بسیار مهمی می‌رسیدم. اگر قرار بود از اعتبار خانوادگی استفاده کنم، چه‌بسا مسئولیت‌های مهمی را به دست می‌آوردم.

بعدها به نایب‌رئیسی فدراسیون فوتبال رسیدید.

بله، اما هیچ ربطی به این موضوعات نداشت. مدت‌ها به عنوان رئیس هیأت کار کرده بودم و از فوتبال دور نبودم.

برگردیم به موضوع اصلی بحث؛ از بازی‌های آسیایی ۱۹۸۲ تعریف کنید؛ اولین حضور شما در بازی‌های آسیایی و در اوج دوران جنگ. درست مثل این دوره از بازی‌های آسیایی.

البته بازی‌های ۱۹۸۲ فکر کنم سال ۶۳ برگزار شد و شرایط کشور جنگی بود. البته تفاوت‌هایی با الان داشت. وسعت درگیری و شدت درگیری کمی با هم تفاوت دارد، اما قیاس چندان هم بی‌ربط نیست.

چطور کاروان را مهیا کردید؟

خیلی شرایط سختی داشتیم. اردوها که همه در تهران برگزار شد و البته چند رشته هم بیشتر اعزام نشدند. چهار رشته فقط اعزام شدند؛ فوتبال، کشتی، وزنه‌برداری و دوچرخه‌سواری که فقط هم چهار مدال طلا به دست آمد.

شرایط برگزاری اردوها چطور بود؟ آیا با این دوره قابل قیاس بود؟

به هیچ عنوان شرایط با الان قابل قیاس نبود. با توجه به مسئولیتی که آن موقع داشتم، خیلی خوب درک می‌کنم که اعزام تیم در شرایط جنگی چقدر سخت است.

محل اسکان تیم در ضلع شرقی ورزشگاه آزادی بود. یک ساختمان اداری که مرحوم عنایت آتشی یک قسمتی از آن را در اختیار ما قرار داد تا از آن به عنوان خوابگاه استفاده کنیم. ۲۷ اتاق به ما دادند که به عنوان محل برگزاری اردوها در اختیار ما قرار گرفت. در واقع هیچ شرایط مساعدی نبود و فقط دنبال این بودیم که بتوانیم از امکاناتی که هست، به بهترین شکل استفاده کنیم. با کمک مهدی شیرگیر که مسئولیت فدراسیون کشتی را بر عهده داشتند، توانستیم امکاناتی را فراهم و اردوها را برگزار کنیم.

تیم فوتبال آن موقع هم شرایط عجیبی داشت و با هدایت جلال چراغپور راهی این بازی‌ها شد.

بله، البته تنها اتفاق عجیبش این نبود، اما واقعاً یکی از موضوعات این بود که چرا جلال چراغپور انتخاب شد و متأسفانه مشکلات زیادی را هم به وجود آورد.

خب، چرا انتخاب شد؟

آقای آبشناسان به عنوان رئیس فدراسیون انتخاب شده بودند و نظرشان این بود که چراغپور به عنوان سرمربی تیم ملی فوتبال انتخاب شود.

درباره فوتبال گفتید گویا مشکلات زیادی داشتید؟

بله، مثلاً به خاطر قانون ۲۷ ساله‌ها خیلی‌ها کنار رفتند و یا اینکه مثلاً باشگاه استقلال تصمیم گرفت بازیکنانش را در اختیار تیم ملی قرار ندهد.

قانون ۲۷ ساله‌ها چرا تصویب شد؟ اصلاً باعث و بانی آن چه کسی بود؟

خیلی خاطرم نیست که چه کسی این موضوع را مطرح کرد، اما به یکباره باعث شد تا خیلی از بازیکنان کنار بروند.

تا مدت‌ها این شایعه مطرح بود که به خاطر ناصر حجازی این طرح را گذاشتند.

من واقعاً در جریان این موضوع نیستم، اما فقط ناصر حجازی نبود که به خاطر این ماجرا آسیب دید. مثلاً عزت‌الله جانملکی، سعید مراغه‌چیان و خیلی‌های دیگر از تیم ملی کنار رفتند. گفتند هدف نسل‌سازی است، اما خیلی از خوب‌های فوتبال کنار رفتند و خیلی به مشکل برخوردیم.

همان موقع هم محمد مایلی کهن و چند نفر دیگر در بازی‌ها حضور داشتند که بیش از ۲۷ سال داشتند.

بله، خب قانون ۲۷ ساله‌ها برای سال ۶۰ بود و تیم در سال ۶۳ اعزام شد و طبیعی بود که بعد از مدتی قانون دچار تغییراتی شد و برخی از نفرات که در زمان ابلاغ قانون ۲۷ ساله نبودند، بعدها توانستند به تیم اضافه شوند.

برگردیم به موضوع بازیکن ندادن تیم‌ها. کدام تیم بازیکن نداد؟

باشگاه استقلال هیچ‌کدام از بازیکنانش را نمی‌داد. مرحوم رضا احدی را که سرباز بود، از پادگان آوردیم؛ یعنی مشکلات جنگ و مصیبت‌های ناشی از کمبودها یک‌طرف و مشکلاتی که در داخل به وجود آمد هم یک‌طرف.

یعنی هیچ کمکی نکردند؟

نه، استقلال هیچ کمکی نکرد. البته بعد پشیمان شدند، ولی دیگر تیم بسته شده بود و تصمیم بر این شد که دیگر از بازیکنان استقلال استفاده نکنند. بقیه تیم‌ها هم اذیت کردند تا بازیکنان خودشان را بدهند.

یعنی بعد از نزدیک به چهل سال هنوز این مشکل در فوتبال برطرف نشده است؟

باشگاه‌ها منافع خودشان را می‌بینند و شاید از یک جهت هم حق داشته باشند، اما نیاز به یک برنامه‌ریزی صحیح دارد که الان از حوصله این بحث خارج است.

در سطح بین‌المللی هم شرایط به نفع ما نبود؟

به هیچ عنوان. شاید یکی از نکاتی که الان با آن موقع تفاوت داشت، این بود که الان جو عمومی به نفع ماست، اما در بازی‌های ۱۹۸۲ جو بین‌المللی کاملاً علیه ما بود. یعنی در کشور میزبان بسیاری مخالف ما بودند.

منافقین در دهلی خیلی علیه ما فعالیت کردند و یکی از دغدغه‌های اصلی ما این بود که تیم کامل اعزام شده، کامل هم برگردد. عباس کارگر یکی از بازیکنان تیم ملی فوتبال بود که خیلی سعی کردند او را به اصطلاح تور کنند که خوشبختانه این اتفاق رخ نداد و نه کارگر و نه هیچ‌یک از بازیکنان آنجا نماندند و تیم کامل برگشت.

جمع کردن یک تیم در چنین شرایطی واقعاً سخت بوده.

خیلی سخت بود. البته یک هماهنگی بین کمیته ملی المپیک و سازمان تربیت بدنی وجود داشت. مسئولیت هر دو بر عهده مصطفی داودی بود و بهرام افشارزاده هم به عنوان دبیرکل کمیته تلاش زیادی کرد که تیم با بهترین هماهنگی کارش را پیش ببرد.

گفتید که کاروان با چهار رشته اعزام شد، اما تیم‌های بیشتری آن موقع در اردوها بودند.

بله، بسکتبال و والیبال هم بودند. بسکتبال که تا روز آخر هم در لیست اعزام بود، اما به اصطلاح در دقیقه نود حذف شد.

چرا؟

گزارش‌های زیادی برای بسکتبال آمد که یک مقداری به لحاظ امنیتی نگاه‌ها را نسبت به این تیم تغییر داد.

چه گزارشی؟

از همین حرف‌هایی که آن موقع خیلی رایج بود؛ «بروند، دیگر نمی‌آیند» و از این حرف‌ها. آن موقع هر تیمی که به مسابقات اعزام می‌شد، یک یا دو نفر برنمی‌گشتند و به همین دلیل خیلی روی این موضوع حساس شده بودند.

در نهایت هم از دفتر نخست‌وزیر وقت اعلام شد که بهتر است بسکتبال اعزام نشود. البته آن کاروان رفت و بدون هیچ مشکلی برگشت. نه‌تنها کسی نماند، بلکه دو دانشجو که در هند زندانی شده بودند، با کمک همین کاروان برگشتند.

درباره والیبال هم این موضوع بود؟

درباره والیبال هم مشکلاتی وجود داشت، اما خیلی کمتر. بحث درباره والیبال بیشتر فنی بود؛ اینکه این تیم به طور حتم نتیجه نمی‌گیرد و چرا باید ریسک کرد. همین باعث شد که والیبال هم خط بخورد، اما خیلی زودتر از بسکتبال.

آن دو دانشجو که گفتید، چطور آزاد شدند؟

یک روز خانم گاندی، دخترآقای گاندی، به کاروان سر زدند و خیلی هم از کاروان ما به خاطر حواشی کمی که داشتند و اینکه خیلی سعی کرده بودند با وجود سختی‌ها اعزام شوند، تجلیل کردند. آنجا گفتند که اگر موضوعی هست، مطرح کنید، من کمک کنم. ما هم مطلع شده بودیم که دو دانشجو آنجا زندانی هستند که این موضوع را مطرح کردیم و آن دو نفر آزاد شدند و با کاروان برگشتند.

خاطرتان هست چه کسانی بودند؟

یک نفرشان آقای شعبانی بود که بعدها مسئول هواپیمایی آسمان هم شدند.

درباره پاداش بازی‌ها هم بگویید که چه بود و چقدر بود؟

پاداش را خاطرم نیست که چه بود، اما از دفتر نخست‌وزیر گفتند که از این کاروان باید تقدیر شود و این کار هم انجام شد.

پشتیبانی از ورزشکاران آن موقع بیشتر بوده یا در مقطع کنونی؟

طبیعی است که الان میزان توجهات خیلی بیشتر است. سازمان تربیت بدنی مبلغی را در نظر گرفتند و به مدال‌آوران دادند. خیلی فکر نمی‌کنم بوده باشد. به هر حال، آن موقع خیلی به این موضوعات توجه نمی‌شد و اصلاً پول آن موقع مورد توجه نبود. همین که کاری انجام شود و آن کار دیده شود، مهم بود.

کسب چهار مدال طلا کافی بود؟

ببینید، اصلاً آن موقع نتیجه مهم نبود. مهم اعزام بود. گفتند که شرایط جنگی است و دشمن به دنبال تبلیغات منفی است و باید یک کاروان، با هر سختی که هست، اعزام شود که حضور داشته باشیم. کسب نتیجه و موفقیت در مرحله بعد بود که اتفاقاً نتیجه هم رضایتبخش شد.

با وجود این، اما کاروان ورزشی ایران به دو دوره از بازی‌های المپیک اعزام نشد.

بله، بازی‌های المپیک ۱۹۸۰ مسکو یکی از این دوره‌ها بود، اما دلیل فقط شرایط جنگی کشور نبود. به دلیل رفتار دولت شوروی، آن بازی‌ها تحریم شد و این در حالی بود که خیلی از ورزشکاران ما سهمیه حضور در بازی‌ها را کسب کرده بودند. بازی‌های ۱۹۸۲ دهلی‌نو دو سال بعدتر برگزار شد و شرایط آن مقطع با هند متفاوت بود.



بسکتبال تا روز آخر هم در لیست اعزام بود، اما به اصطلاح در دقیقه نود حذف شد. گزارش‌های زیادی برای بسکتبال آمد که یک مقداری به لحاظ امنیتی نگاه‌ها را نسبت به این تیم تغییر داد. از همین حرف‌هایی که آن موقع خیلی رایج بود؛ «بروند، دیگر نمی‌آیند» و از این حرف‌ها. آن موقع هر تیمی که به مسابقات اعزام می‌شد، یک یا دو نفر برنمی‌گشتند

